

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۲

بررسی تطبیقی ترجمه‌های مثنوی*

دکتر محمد طاهری
دانشیار دانشگاه بوعلی سینا همدان
دکتر مرتضی رزاق پور
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان
دکتر محمد آهی
استادیار دانشگاه بوعلی سینا همدان
حمید آقاجانی
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

از قرن هجدهم میلادی تاکنون مثنوی شریف مولانا جلال الدین بلخی بارها به زبان‌های مختلف اروپایی به‌ویژه زبان انگلیسی، ترجمه شده است. روند ترجمه مثنوی در کنار سایر سروده‌های مولانا در دو دهه اخیر شتاب بیشتری به خود گرفته، چنان‌که هم از لحاظ کمیت و کیفیت و هم از جهت طیف وسیع علاقه‌مندان و شیفتگان مولانا در اقصی نقاط جهان، جایگاهی منحصر به فرد یافته است. این ترجمه‌ها البته در یک سطح نیستند. نخستین برگردان‌های مثنوی به زبان انگلیسی؛ مانند ترجمه «وینفیلد» و «ویلسون» و «نیکولسون»؛ از دقت و امانت بیشتری برخوردار بودند و ترجمه‌های معاصر، با ترجیح لفظ بر معنی، به دنبال جذب هر چه بیشتر مخاطب‌اند؛ به گونه‌ای که برای برخی از آخرین روایت‌های مثنوی به زبان انگلیسی، مانند: آثار «بارکس» و «هل‌سینکی»، به جای «ترجمه» باید از تعبیر «بازنویسی» استفاده کرد. یکی از جدیدترین آثار خلق شده در زمینه

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۲۹
mtytaheri@yahoo.com
hamid.aghajani@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۰/۵
نشانی پست الکترونیکی نویسندگان:
- ahi200940@yahoo.com

برگردان مثنوی، ترجمه منظوم «مجددی» است. این ترجمه در عین رعایت امانت و انتقال حداکثری مفاهیم مثنوی، به دلیل رعایت اسلوب شاعرانه، ارتباط بهتری میان مولانا و مخاطب انگلیسی زبان برقرار می‌کند. با این همه، رگورددار برگردان اشعار مثنوی به انگلیسی، کولمن بارکس است. شاعری آمریکایی که بدون آشنایی با زبان فارسی، از طریق دیگر ترجمه‌ها، با چاپ کتب متعدد در شمارگانی خیره‌کننده، اشعار مولانا و به خصوص بسیاری از قطعات مثنوی را به زبان انگلیسی معاصر، منتشر ساخته است.

واژه‌های کلیدی: مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین، ترجمه، ادبیات تطبیقی.

۱- مقدمه

در تعریف ترجمه آمده است که: «ترجمه عبارت است از برگرداندن عناصر و ساختارهای متنی زبان مبدأ به معادل آن‌ها در زبان مقصد (با توجه به عوامل و شرایط برون‌زبانی) به گونه‌ای که خواننده متن مقصد، همان پیام و تأثیری را دریابد که خواننده متن مبدأ درمی‌یابد» (باطنی، ۱۳۷۱: ۶۳). اگر این تعریف از ترجمه را بپذیریم، ترجمه متون ادبی و به ویژه شعر، یکی از دشوارترین شاخه‌های فن ترجمه خواهد بود، چرا که تأثیرگذاری متون ادبی و درک ظرافت‌ها و جذابیت‌های آن‌ها، بیش و پیش از آن که وابسته به محتوای آن‌ها باشد، مدیون صنعت‌ها و آرایه‌های لفظی و قالب ارائه آن آثار و به طور کلی، «مجازی بودن زبان شعر است» (صلح‌جو، ۱۳۸۷: ۳۶) و از آن‌جا که «ترجمه شعر نوعی فرا ادبیات است» (گنتزler، ۱۳۸۰: ۱۱۸)، تمامی این موارد به طور طبیعی در ترجمه ساقط می‌شود و آنچه که بر جای می‌ماند و به دست خواننده اثر در زبان مقصد می‌رسد، طرحی رنگ پریده و بی‌شبهت با اصل اثر است. از این‌جا است که بازار ترجمه شعر برای مخاطب عام، بازاری را کد و بی‌رونق است و بسیاری از صاحب‌نظران، از گذشته تاکنون ترجمه شعر را «هنر غیرممکن» نامیده‌اند و حتی بعضی شعر را به «چیزی که قابل ترجمه نیست»، تعریف کرده‌اند (Robinson, 2010:75).

این واقعیت البته در مورد مولانا و آثار او مصداق بیشتری دارد، چرا که مولانا و به طور کلی، عرفای ایرانی از عوالمی سخن می‌گویند که فراتر از قراردادهای زبانی و کلامی بشر است و از سرناگزیری در چارچوب الفاظ و کلمات قرار گرفته‌اند و از این رو، تلاش این بزرگان را که همانا ریختن بحر قلزم معانی در ظرف حروف و عبارات است، می‌باید چیزی در حد معجزه و خوارق عادت تلقی نمود. تلاش جان فرسا و جگرسوزی که بارها فریاد شکوه و شکایت ایشان را به آسمان رسانده است، چنان که مولانا این گونه از مضیق و تنگنای حروف و اصوات و قالب‌های شعر و محدودیت‌های وزن و قافیه شکوه سر داده است:

قافیه اندیشم و دلدار من	گویدم مندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه اندیش من	قافیه دولت تویی در پیش من
حرف چبود تا تو اندیشی از آن	حرف چبود خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را بر هم زخم	تا که بی این هر سه با تو دم زخم

(مولوی، ۱۳۸۲: ۶۶، ۱۷۲۴-۱۷۳۰)

و نیز:

رستم از این بیت و غزل ای شه و سلطان ازل
مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا
(مولوی، ۱۳۷۰: ۲۴)

و بر همین اساس است که «در نگاه اکثر فلاسفه دین، کلمات و واژه‌ها در تجربه عرفانی تنها برای این استخدام می‌شوند که سمتی را نشان دهند که خواننده در تجربه شخصی خود باید به آن سمت نگردد» (پرادفوت، ۱۳۸۳: ۲۵). به دیگر سخن، انتقال مفاهیم در تجربیات عرفانی از طریق عبارات و واژگان ممتنع است.

حال تصور کنید مترجمی هر چند مسلط و کارآزموده از فرهنگ دیگری و با شاخصه‌های کاملاً متفاوت اجتماعی و فکری و تاریخی، بخواهد مفاهیم کاملاً مجرد عرفانی و صوفیانه شعر مولانا را از قالب شعر فارسی استخراج کند و در ظرف زبانی دیگر جای دهد. البته سخن در باب محدودیت‌های زبان در انتقال مفاهیم عالی و معنوی بحثی دراز دامن است که فلاسفه و زبان‌شناسان از گذشته تاکنون در باب محدودیت‌های آن بررسی‌های متعددی انجام داده‌اند (Ross,

1994:xxvi)؛ که پرداختن بدان مجال و فرصتی دیگر طلب می‌کند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۲۵-۱۳۳).

این‌ها که گفتیم، هرگز به معنای نفی یا تحقیر مولوی‌شناسان و یا کاستن از قدر تلاش‌های بی‌شائبه ایشان نیست؛ به هر روی، اگر در این زمان و در هزاره سوم، آوازه مولانا و شعر اصیل عرفانی پارسی، مرزها را درنوردیده و در هزاران فرسنگ آن‌سوتر، در شرق و غرب عالم، قبول عام یافته؛ اغلب به واسطه همین ترجمه‌ها است و غرض از بیان نارسایی کلی آن‌ها، توجه به این واقعیت است که مترجم این قبیل آثار اگر بخواهد مخاطب عام را در نظر بگیرد و برگردانی زیبا و جذاب ارائه دهد، هرگز نمی‌تواند صددرصد وفادار به متن اصلی باشد و به ناچار می‌باید ذوق شاعری خویش را نیز دخالت دهد و به دیگر سخن، متأثر از متن اصلی، اثری جدید بیافریند و بسراید (حداد، ۱۳۸۷: ۴۳). نمونه بارز و شاخص این‌گونه تعامل را در سده نوزدهم میلادی، ادوارد فیتزجرالد با رباعیات خیام انجام داد و اسباب شهرت خود و خیام را در جهان غرب فراهم آورد. مقایسه‌ای گذرا بین اصل رباعیات و ترجمه‌های فیتزجرالد حاکی از آن است که درصد بالایی از حسن قبول این ترجمه‌ها، مدیون ذوق شاعرانه مترجم است و اگر قرار بود وی کاملاً وفادار به متن باشد، امروزه نامی و یادی از او در این عرصه وجود نداشت (Das, 2002:165-166).

اما داستان مولانا و ترجمه‌های آثار او از گونه‌ای دیگر است. مولانا از مدت‌ها پیش به واسطه ترجمه‌هایی که امثال فریدریک روکرت^۱ آلمانی (۱۷۶۶-۱۷۸۸) و جیمز ردهاوس^۲ (۱۸۱۱-۱۸۹۲) و آربری^۳ بریتانیایی (۱۹۰۵-۱۹۶۹) انجام داده بودند، از جایگاه شایسته‌ای در بین خواص، به ویژه مستشرقان برخوردار بود؛ خاصه آن‌که جغرافیای خاص زندگی او در آسیای صغیر و ارتباط نزدیک‌تر دانشمندان جهان غرب با آن دیار و نیز کثرت آثار وی در عین اشمال بر محتوای غنی عرفانی و صوفیانه، همگی عللی بود که موجب شد نحوه تعامل غربیان با مولوی، متمایز با برخورد و شناخت آن‌ها از خیام و دیگر بزرگان علم و ادب ایران باشد (Yohanna, 1977:225).

به هر روی، شهرت عالمگیر اندیشه‌های مولانا باعث شده که تمامی آثار منظوم و منثور او از حدود ۱۲۰ سال پیش تاکنون به دست افراد مختلف و به انحای گوناگون و با سلاقی متفاوت، ترجمه و بازنویسی و بازخوانی شود و این روند نه تنها پایان نیافته، بلکه هر روز بر دامنه آن افزوده می‌شود؛ چنان که از سال ۱۹۹۵م. تاکنون ترجمه‌های اشعار مولانا در ممالک مختلف، به‌ویژه آمریکای شمالی، به عنوان پرفروش‌ترین کتب غیرداستانی مطرح بوده است و صدها هزار نسخه از آن در سرتاسر جهان به فروش رسیده است (Magida, 2008: 231).

در هر حال، بحث مستوفی راجع به تحلیل و نقد ترجمه‌های آثار مولانا به واسطه تنوع و تکثر فوق‌العاده آن‌ها مجال مناسب و فراتر از حدود یک مقاله می‌طلبد. ما در این جا پس از اشاره‌ای کوتاه به انواع شیوه‌های ترجمه شعر و ارائه پیشینه تحقیقی بحث، تنها به معرفی و بررسی ترجمه‌های شاهکار تعلیمی عرفانی مولانا؛ یعنی مثنوی معنوی می‌پردازیم و بحث پیرامون ترجمه سایر آثار وی؛ یعنی دیوان غزلیات شمس و فیه مافیه و مکتوبات را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

۲- شیوه‌های ترجمه شعر

بحث در باب قابلیت برگردان شعر از زبانی به زبان دیگر از دیرباز مورد توجه منتقدان ادبی بوده است. از لحاظ تاریخی، در فرهنگ اسلامی، ظاهراً جاحظ بصری پیشگام ارائه نظریه ترجمه ناپذیری شعر است. وی در ضمن بحثی مستوفی درباره چند و چون شرایط مترجمان به‌ویژه مترجمان قرآن کریم؛ نظر قطعی خود را راجع به ممتنع بودن ترجمه شعر چنین بیان کرده است: «الشعر لا يُستطاع أن يترجم، ولا يجوز عليه النقل، و متى حوّل، تقطع نظمه و بطل وزنه، و ذهب حسنه» (الجاحظ، ۱۹۶۵: ۷۴) و در ادبیات مغرب زمین هم باید از صاحب نظرانی چون رابرت فراست^۴، رومن یاکوبسن^۵ و شلی^۶ یاد کرد که بر این مهم تأکید ورزیده‌اند (بهرامی، ۱۳۸۴: ۱۹). این جمله فراست که تقریباً معادل نظریه جاحظ است، شهرت زیادی پیدا کرده که می‌گوید: «شعر چیزی است که در ترجمه گم می‌شود» (Honig, 1985: 154).

از جمله نخستین صاحب نظرانی که در باب ترجمه شعر و متون ادبی، عملاً ارائه طریق کرده‌اند؛ باید از جان درایدن^۷ (۱۶۳۱-۱۷۰۰) شاعر و مترجم نامی قرن هفدهم نام برد. وی در مقاله‌ای مبسوط که تحت عنوان «انواع سه‌گانه ترجمه»^۸ نگاشته؛ مفصلاً در این موضوع بحث کرده است و عمده آراییی که در مغرب زمین بعد از او در این مقوله ارائه شده، غالباً توسع نظریات او بوده است (Atkins, 1951:128-129). درایدن در مورد ترجمه شعر قایل به سه روش است، که عبارتند از:

- ۱- ترجمه تحت‌اللفظی^۹
- ۲- ترجمه تفسیری^{۱۰}
- ۳- ترجمه آزاد^{۱۱} (France, 2000:4-5).

همچنین، به اعتقاد یکی از صاحب‌نظران معاصر، در ترجمه ادبی دو اصل بنیادین وجود دارد: «۱- ترجمه اثر ادبی، خود یک اثر ادبی است؛ یعنی با معیارهای عرفی زبان مقصد اثری ادبی به حساب می‌آید. خواندن ترجمه ادبی مثل تالیف ادبی با لذت همراه است و همانند تالیف ادبی، این لذت ناشی از تلفیق اندیشه و نحوه بیان است. ۲- ترجمه ادبی باید تا حد امکان به متن اصلی نزدیک باشد. مطابق با این اصل، ترجمه ادبی، اقتباس یا ترجمه آزاد نیست و مترجم باید تا حد امکان کلمات، تعبیرات، ترکیبات، استعاره‌های نویسنده و نحو جملات او را به زبان ترجمه انتقال دهد... بنابراین، ترجمه ادبی باید تا آنجا که ممکن است، به متن مبدا و تا آنجا که لازم است، به زبان مقصد نزدیک باشد؛ تا هم دقت و وفاداری تضمین شود (اصل دوم) و هم ادبی بودن (ادبیت) ترجمه به مثابه اثری مستقل (اصل اول) رعایت شود» (خزاعی فر، ۱۳۸۲: ۱۰). بر این اساس، روش مطلوب در ترجمه ادبی، روش «لفظی - معنایی» است. شیوه‌ای که دارای ویژگی‌های ذیل است:

«۱- این روش مبتنی بر دو اصل بنیادی برگرفته در ترجمه ادبی است و میزان آزادی و انعطاف مترجم در اجرای این روش تابع دو عامل مهم است: نوع متن و مخاطب.

۲- مترجم در این روش به وفاداری مکانیکی معتقد نیست، بلکه معتقد به اصل تاثیر برابر (same effect) است و آن مبتنی بر دو پیش فرض است: الف؛ متن مبدا برای خواننده ای کم و بیش قابل تعریف نوشته شده است، با هدف ایجاد تاثیری کم و بیش قابل توصیف. ب؛ متن مقصد برای خواننده ای کم و بیش معین با هدفی کم و بیش معین نوشته می شود. البته این خواننده لزوماً در سطح خواننده متن مبدا نیست.

۳- در مواقعی که مترجم نمی تواند مقصود نویسنده را با ترجمه لفظ به لفظ کلمات او به خواننده ترجمه انتقال دهد، به مقصود او پابندی نشان می دهد.

۴- مترجم از ذخایر [زبان مقصد] کمک می گیرد و کلمه یا ترکیب یا تعبیری را به کار می برد که [در زبان مقصد] پذیرفته شده و برای خواننده قابل درک است.

۵- مترجم می کوشد ترجمه اش روانی، زیبایی و وضوح متن اصلی را داشته باشد» (نقل با اندک تصرف، همان: ۵۸).

۳- پیشینه تحقیق

سابقه معرفی ترجمه‌های صورت گرفته از مثنوی به سال ۱۳۵۰ ش. برمی گردد که نخستین بار یکی از مولوی‌شناسان پاکستانی به نام یاسین رضوی طی مقاله‌ای فهرستی از برگردان‌های آثار مولانا به السنه گوناگون و به‌ویژه، ترجمه‌هایی را که تا آن سال به زبان‌های اردو و هندی صورت گرفته بود؛ (البته بدون نقد و ارزیابی) معرفی نمود (رضوی، ۱۳۵۰: ۵۱۶). در سال‌های اخیر، کامل‌ترین کتاب‌شناسی در باب ترجمه‌های مثنوی از آن دکتر ابوالقاسم رادفر است که فهرستی کامل از ترجمه‌های آثار مولانا و به‌ویژه مثنوی شریف را از آغاز تا دهه هفتاد شمسی به انضمام توضیحاتی مفید در ضمن مقاله‌ای مفصل، ارائه کرده است (رادفر، ۱۳۷۲: ۲۷۹-۳۰۸). اما در باب نقد و ارزیابی این ترجمه‌ها و به‌ویژه این نکته مهم که مترجمان تا چه اندازه در امر انتقال مفاهیم و مضامین عرفانی مثنوی توفیق داشته‌اند، پژوهش‌های مستقل اندک است و تنها اشارات مختصری در مقدمه‌های هر ترجمه وجود دارد؛ که مترجمان برای بیان امتیاز اثر خود نسبت به

ترجمه‌های متقدم، از نقایص و نقاط ضعف آن‌ها یاد کرده‌اند. در این میان ترجمه‌های کولمن بارکس یک استثنا است و بازار پر مخاطب برگردان‌های آزاد این مترجم سبب شده است که اظهار نظرهای متعددی درباره ارزش علمی کار او صورت پذیرد که مهم‌ترین آن‌ها مقاله‌ای است با عنوان «غرابت‌زدایی: معضل ترجمه رومی آمریکایی بارکس» به قلم ابوالفضل حری که در سال ۱۳۸۹ ش. منتشر گردید. این مقاله، شگرد غرابت‌زدایی را در ترجمه اشعار مولانا به انگلیسی آمریکایی بررسی کرده و آن را از جمله معضلات ترجمه کلمن بارکس معرفی می‌کند.

۴- معرفی و ارزیابی ترجمه‌های مثنوی

آن‌چه که در پی خواهد آمد، معرفی و بررسی اجمالی ترجمه‌های مشهور کتاب مثنوی شریف به زبان انگلیسی است. البته باید توجه داشت که مثنوی معنوی به السنه مختلف اروپایی چون انگلیسی، آلمانی، فرانسه و حتی سوئدی و جز آن، ترجمه شده است (رادفر، ۱۳۷۲: ۲۷۹-۳۰۸)، اما در این پژوهش صرفاً به بررسی و معرفی ترجمه‌های انگلیسی بسنده خواهد شد؛ چرا که اولاً دیگر ترجمه‌ها غالباً با واسطه از روی ترجمه‌های انگلیسی صورت گرفته و ثانیاً این ترجمه‌ها از شمول ترجمه‌های انگلیسی برخوردار نیستند و در آن‌ها به ترجمه داستان‌های منفرد مثنوی قناعت شده است (Lewis, 2008:564-567).

همچنین، باید در نظر داشت که محققان و علاقه‌مندان زیادی از دیرباز تاکنون دست به ترجمه اشعار مولانا به زبان انگلیسی زده‌اند؛ اما در این پژوهش تنها مترجمانی معرفی خواهند شد که حداقل یکی از دفاتر شش‌گانه مثنوی و یا اثر مستقلی در حد یک کتاب، از مثنوی به زبان انگلیسی ترجمه کرده باشند؛ بدین روی، پژوهشگران فاضلی چون خانم آنه‌ماری شیمل^{۱۲} و ویلیام چیتیک^{۱۳} که قطعات پراکنده‌ای از مثنوی را ضمن آثار خود در باب مولوی و عرفان، به انگلیسی برگردانده‌اند، در این پژوهش لحاظ نخواهند شد.

آثاری را که تحت عنوان «ترجمه»ی مثنوی چاپ و منتشر شده؛ از حیث محتوا و دقت و امانتداری مترجم، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول ترجمه‌هایی

است که بی‌واسطه و از روی متن فارسی صورت گرفته؛ که این امر، حاکی از تسلط مترجم بر زبان فارسی و فرهنگ و ادب و عرفان ایرانی است. ترجمه‌های «ردهاوس» (۱۸۸۱ م.)، «وینفیلد» (۱۸۹۸ م.)، «ویلسون» (۱۹۱۰ م.)، «نیکولسون» (۱۹۲۶ م.)، «آربری» (۱۹۶۶ م.)، «ترکمان» (۱۹۹۲ م.)، «مجددی» (۲۰۰۴ م.) و «ویلیامز» (۲۰۰۶ م.) از این سنخ است. سایر برگردان‌های مثنوی که باید به تسامح آن‌ها را ترجمه قلمداد کرد؛ توسط افراد بعضاً صاحب‌ذوقی صورت گرفته که با زبان فارسی آشنا نیستند و ترجمه‌های قدیمی را که نثری سنگین و فاضلانه داشتند، به زبان انگلیسی معاصر "بازنویسی" کرده‌اند؛ اما آثار خود را تحت عنوان "ترجمه" روانه بازار نشر کتاب نموده‌اند. آثار «کولمن بارکس» (۱۹۸۱ م.) و «هلینکی» (۱۹۹۴ م.) و تا حدی «گوپتا» (۱۹۹۵ م.) از این گونه است.

شیوه معرفی بدین صورت است که در ابتدای هر بخش، نخست با توجه به فضل و جایگاه مترجم در عرصه مولوی‌شناسی شرح مختصری از زندگی علمی مترجم خواهد آمد و سپس، با توضیح روش کار او، برگردان مترجم از ده بیت نخست "نی‌نامه"، به عنوان شاهدهی از تلاش مترجم، درج خواهد گردید. مقایسه و تطبیق روایت‌های مختلف مترجمان در برگردان نی‌نامه می‌تواند طرحی جذاب از یک تعامل و جریان ناب فرهنگی در طول سه قرن ارائه نماید.

ده بیت نخست نی‌نامه به روایت مولانا:

- | | |
|------------------------------|-----------------------------------|
| از جدایی‌ها شکایت می‌کند | ۱- بشنو از نی چون حکایت می‌کند |
| از نفی‌مرد و زن نالیده‌اند | ۲- کز نیستان تا مرا بیریده‌اند |
| تا بگویم شرح درد اشتیاق | ۳- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق |
| باز جوید روزگار وصل خویش | ۴- هر کسی کو دور ماند از اصل خویش |
| جفت بدحالان و خوشحالان شدم | ۵- من به هر جمعیتی نالان شدم |
| از درون من نجست اسرار من | ۶- هر کسی از ظن خود شد یار من |
| لیک چشم و گوش را آن نور نیست | ۷- سر من از ناله من دور نیست |
| لیک کس را دید جان دستور نیست | ۸- تن زجان و جان زتن مستور نیست |

- ۹- آتش است این بانگِ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
 ۱۰- آتش عشق است کاندِر نی فتاد جوشش عشق است کاندِر می فتاد
 (مولوی، دفتر اول، ۱:۱۳۸۲)

۴-۱- ترجمه ردهاوس

در سال ۱۸۸۱م. جیمز ردهاوس مستشرق انگلیسی که عمده شهرت خود را به واسطه تألیفاتش در باب کشور ترکیه و سلطنت عثمانی کسب کرده است، ترجمه‌ای مقفی از دفتر اول مثنوی به همراه حکایاتی از مناقب العارفین افلاکی به عنوان مقدمه آن در شهر لندن به چاپ رساند. ردهاوس به زبان و ادب ترکی و عربی و فارسی مسلط بود و به همین جهت، در مناسبات سیاسی بریتانیا، ترکیه و ایران در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، به‌طور مستمر فعالیت داشت. البته عمده تحقیقات علمی او در حوزه زبان و ادبیات ترکی است و ترجمه منظوم او از دفتر اول مثنوی؛ علی‌رغم زیبایی و ظرافت ادبی در همان اوان نیز مورد انتقاد مولوی‌شناسانی چون نیکلسون قرار گرفت و بی‌دقتی‌ها و تسامحات فراوان مترجم خاطر نشان گردید، مع الوصف فضل تقدّم وی همواره مورد توجه و احترام است؛ خاصه آن‌که مترجم سعی کرده بود با ترجمه مقفی، بین خواننده انگلیسی زبان و اصل اثر، ارتباط بیشتری برقرار نماید.

ترجمه نی‌نامه به روایت ردهاوس

1. From reed-flute hear what tale it tells; what plaint it makes of absence' ills.
2. From jungle-bed since me they tore, Men's, women's, eyes have wept right sore.
3. My breast I tear and rend in twain, to give, through sighs, vent to all my pain.
4. Who's from his home snatched far away, Longs to return some future day.

5. I sob and sigh in each retreat, Be't joy or grief for which men meet.

6. They fancy they can read my heart; Grief's secrets I to none impart.

7. My throes and moans form but one chain, Men's eyes and ears catch not their train.

8. Though soul and body be as one, Sight of his soul hath no man won.

9. A flame's the flute's wail; not a breath, that flame who feels not, doom him death.

10. The flame of love, 'tis, prompts the flute, Wine's ferment, love; its tongue not mute."(Redhouse, 1881:134-135)

ظاهراً مترجم در بیت ششم (هرکسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من) کلمهٔ نجست را به فتح (ج) خوانده و بیت را بر این اساس ترجمه کرده است و نیز در بیت ۱۳، مجنون را صفت عشق پنداشته و «عشق مجنون» را «عشق جنون‌آمیز» تعبیر کرده است.

۴-۲- ترجمهٔ وینفیلد

هفت سال پس از ردهاوس، در سال ۱۸۹۸ م. مترجم دیگری به نام «ادوارد هانری وینفیلد»^{۱۴}، منتخبی از مثنوی در حدود ۳۵۰۰ بیت را تحت عنوان «تعلیمات مولانا»^{۱۵} به چاپ رساند. امتیاز ترجمهٔ او آن بود که برخلاف اثر ردهاوس؛ خواننده را با کلیت مثنوی آشنا می‌کرد و طرح جامعی از آن به دست می‌داد. علاوه بر این، ترجمهٔ وی به دلیل عدم تقید به قافیه‌پردازی، از دقت بیشتری برخوردار است، چنان‌که هنوز هم در بسیاری از محافل علمی به ترجمهٔ او استناد می‌کنند. او در مقدمهٔ ترجمهٔ خویش، بحثی مستوفی در باب مبانی عرفان و

تصوف اسلامی دارد و نیز مطالبی که درباره شرح حال مولوی و کیفیت حالات عرفانی او آورده، برای کلیه مخاطبان اعم از مبتدی و فاضل سودمند است.

وی در باب شیوه ترجمه خود در این مقدمه می نویسد: «مثنوی بالغ بر ۲۶۰۰۰ بیت می باشد که ترجمه کامل آن برای خواننده عام ملال آور می نمود، چنان که تلاش هایی که تاکنون از سوی محققانی چون پروفیسور جرج روزن [به زبان آلمانی] و جیمز ردهاوس، در باب ترجمه کامل مثنوی صورت گرفته، ناتمام رها شده است. این منظومه، مشتمل بر داستان هایی است که در ضمن آن ها نصایح اخلاقی و عرفانی متعدد آمده است و در ترجمه حاضر، داستان های مثنوی را مختصر کرده ایم، اما نصایح و نکات عرفانی مهم را به طور کامل درج نمودیم. جهت مقایسه با ترجمه ردهاوس خاطر نشان می شود که ترجمه وی از دفتر اول بالغ بر ۲۹۰ صفحه است که در تلخیص ما در ۶۰ صفحه خلاصه شده، پنج دفتر دیگر را هم به همین قیاس، خلاصه وار ترجمه کرده ایم». ترجمه وینفیلد بر اساس نسخه مثنوی چاپ ۱۲۸۲ هـ ق لکنهو هندوستان بود که مترجم آن را با نسخه ای طبع شده در تبریز (۱۲۶۴ هـ ق.)، مقابله کرده است. همچنین، آن چنان که خود تصریح کرده، در توضیح بعضی ابیات از شرح مثنوی نوشته عبدالعلی محمد (۱۲۹۳ م. لکنهو) و نیز شرح انقروی (۱۸۷۲ م. استانبول) سود جسته است.

ترجمه نی نامه به روایت وینفیلد

1. Hearken to the reed-flute, how it complains,
Lamenting its banishment from its home:
2. "Ever since they tore me from my osier bed, My
plaintive notes have moved men and women to tears.
3. I burst my breast, striving to give vent to sighs, And
to express the pangs of my yearnings for my home.
4. He who abides far away from his home is ever
longing for the day he shall return.

5. My wailing is heard in every throng, in concert with them that rejoice and them that weep.

6. Each interprets my notes in harmony with his own feelings, but not one fathoms the secrets of my heart.

7. My secrets are not alien from my plaintive notes, yet they are not manifest to the sensual eye and ear.

8. Body is not veiled from soul, neither soul from body, yet no man hath ever seen a soul."

9. This plaint of the flute is fire, not mere air. Let him who lacks this fire be accounted dead!

10. 'Tis the fire of love that inspires the flute, 'Tis the ferment of love that possesses the wine."(Rumi & Whinfield, 1887:1-2)

نمونه‌ای دیگر از برگردان او:

How long wilt thou dwell on words and superficialities? A burning heart is what I want; consort with burning!

Kindle in thy heart the flame of love, and burn up utterly thoughts and fine expressions.

O Moses! The lovers of fair rites are one class, They whose hearts and souls burn with love are another. (Ibid: 73)

«تاکی به الفاظ و ظواهر توجه می کنی؟ آنچه من از تو می خواهم، قلبی آتشین است. با آتش همراه شو و به کلی افکار و عبارات عالی را بسوزان. ای موسی! دوستداران تشریفات ظاهری با آنها که قلب و روحشان از عشق می سوزد، در یک جایگاه نیستند»؛ که تعبیری است از ابیات ذیل:

چند از این الفاظ و اضمار و مجاز سوز خواهم سوز با آن سوز ساز
آتشی از عشق در جان بفرروز سر به سر فکر و عبارت را بسوز
موسیا آداب دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند

(مولوی، دفتر دوم، ۱۳۸۲: ۲۱۴، ۱۷۶۷-۱۷۶۴)

۴-۳- ترجمه ویلسون

در اوایل سده بیستم میلادی مولوی شناس دیگری به نام «ای. ویلسون»^{۱۶} در این باب طبع آزمایی کرد. او که متوجه اشتباهات و تسامحات متعدد ردهاوس و وینفیلد شده بود، برای پرهیز از تکرار این اشتباهات و دقت بیشتر در امر ترجمه مثنوی، راه جدیدی را مبتنی بر ترجمه و تفسیر در پیش گرفت و در این باب در مقدمه اثر خود (ترجمه دفتر دوم مثنوی، در دو مجلد) چنین می نویسد: «تنها راه ارائه ترجمه‌ای روشن و جذاب از مثنوی به گونه‌ای که برای خواننده اروپایی دل‌پذیر باشد، آن است که در ترجمه از نثری ادبی استفاده کنیم و آن را با توضیحات و زیرنویس‌های متعدد همراه سازیم. من بر این باورم که ترجمه‌های قبلی به علت نداشتن این ویژگی، فاقد گیرایی لازم هستند. از این رو، با بهره‌گیری از همه شروح فارسی، ترکی، اردو و عربی سعی کرده‌ام ترجمه‌ای ارائه کنم که هر فرد با داشتن حداقل اطلاعات عمومی قادر به درک مفاهیم مثنوی شود» (Wilson, 1910: viii). ویلسون در توضیح و شرح مفصل خود از مثنوی، عمدتاً از شرح ترکی انقروی استفاده کرد و در آن به بعضی تلمیحات قرآنی و روایی مولانا اشاره نمود. کاری که بعدها نیکلسون در سطحی گسترده‌تر و به نحوی دقیق‌تر انجام داد و شیوه سلف خود را به کمال رساند. این ترجمه در زمان خود مورد توجه بسیاری از مستشرقان واقع گردید و در محافل علمی آن روزگار از آن تقدیر شد (Cochran, 2004:94). ترجمه ویلسون به همان دفتر دوم محدود ماند و ظاهراً گسترده‌گی مطلب و دشواری برگردان دفاتر بعدی مثنوی، او را از ادامه کار بازداشت.

ذیلاً نمونه‌ای از کار او که برگردان سه بیت اخیرالذکر است، جهت مقایسه درج و ترجمه می‌شود:

Enough of these words, conceptions, and figurative expressions! I wish for ardour, ardour! Content yourself with this ardour. Light up a fire of love in your soul, (and) burn entirely thought and expression. Those conversant with forms, O Moses, are of one kind; those whose souls and hearts are burnt are of another. (Rumi & Wilson, 1910:153)

بس کن از این کلمات، اندیشه‌ها و عبارات سطحی! من سوز و التهاب می‌خواهم. خود را از این التهاب سرشار ساز. در روحت آتشی از عشق بیفروز و فکر و بیان را به کلی بسوز. آنان که در بند قالب‌اند ای موسی، با کسانی که قلب و روحشان در آتش است، از یک سنخ نیستند.

۴-۴- ترجمه نیکولسون

رینولد الین نیکولسون اولین کسی است که در کنار تصحیح انتقادی متن مثنوی، ترجمه‌ای کامل از شش دفتر آن انجام داد. (دفتر اول و دوم در سال ۱۹۲۶م، دفاتر سوم و چهارم در سال ۱۹۳۰م. و دفاتر پنجم و ششم در سال ۱۹۳۴م). این ترجمه‌ها در کنار تصحیح متن فارسی و نیز چاپ دو جلد توضیحات مفصل در خلال سال‌های ۱۹۳۷م. الی ۱۹۴۰م. نام وی را در عرصه مولوی‌شناسی جاودانه کرد.

نیکولسون در سال ۱۸۶۸م. در یورکشایر انگلستان متولد شد. تحصیلات عالی را از دانشگاه ابردین آغاز کرد؛ سپس، به دانشگاه کمبریج رفت و ادب یونانی و لاتین را فراگرفت. در ۱۸۹۲م. برای اولین بار به دیدار ایران‌شناس معروف پروفیسور ادوارد براون نایل آمد و از آن پس وقت خود را یک سره وقف پژوهش در زبان و ادبیات فارسی نمود و از آن‌جا که براون دلبستگی خاصی به آثار عارفان ایران داشت، نیکولسون موضوع پایان‌نامه دکترای خود را، مجموعه

غزلیات مولانا؛ موسوم به دیوان شمس، قرار داد و منتخبی از آن را در ۱۸۹۸م. در سی سالگی به انگلیسی ترجمه کرد و همراه با متن اصلی به چاپ رساند. نیکولسون در ۱۹۰۱م. به تدریس زبان فارسی در دانشگاه لندن منصوب شد و یک سال بعد همین سمت را در دانشگاه کمبریج عهده‌دار گردید و این مقام را تا زمان درگذشت ادوارد براون در ۱۹۲۶م. حفظ کرد. در این سال جانشین براون برای ریاست کرسی زبان و ادبیات عربی شد تا آن که در سال ۱۹۳۳م. در سن ۶۵ سالگی از دانشگاه بازنشسته گردید. نیکولسون طی این دوران بسیاری از متون مهم فارسی و عربی را ترجمه، تصحیح و منتشر کرد. همچنین، تعدادی از برجسته‌ترین خاورشناسان انگلیسی زیر نظر او تربیت شدند، از جمله چارلز استوری و آرتور آربری که بعدها متصدی کرسی دانشگاهی او در دانشگاه کمبریج شدند. نیکولسون در ۱۹۴۵م. درگذشت (Arberry, 1960:198-199).

سبک کار او در برگردان مثنوی همان گونه که در بخش قبل اشاره کردیم، همان شیوه ویلسون بود، البته در مقیاسی وسیع‌تر و با عمق و دقت نظر بیشتر. گفتنی است که اکثر قریب به اتفاق ترجمه‌های بعد از نیکولسون به نوعی از شرح و ترجمه او استفاده کرده‌اند، سوای این که متن تصحیح شده او هنوز هم پس از قریب ۷۰ سال از جمله معتبرترین تصحیحات مثنوی شمرده می‌شود. بنابراین، ترجمه نیکولسون ترجمه‌ای فاضلانه محسوب شده که مخاطب عام را در برنمی‌گیرد و به خصوص برای خوانندگان امروز، به ویژه در ایالت متحده و کانادا، سنگین و دشوار می‌نماید.

ترجمه نی‌نامه به روایت نیکولسون

“1. Listen to this reed how it complains: it is telling a tale of separations.

2. Saying, "Ever since I was parted from the reed-bed, man and woman have moaned in (unison with) my lament.

3. I want a bosom torn by severance, that I may unfold (to such a one) the pain of love-desire.

4. Every one who is left far from his source wishes back the time when he was united with it.

5. In every company I uttered my wailful notes, I consorted with the unhappy and with them that rejoice.

6. Every one became my friend from his own opinion; none sought out my secrets from within me.

7. My secret is not far from my plaint, but ear and eye lack the light (whereby it should be apprehended).

8. Body is not veiled from soul, nor soul from body, yet none is permitted to see the soul."

9. This noise of the reed is fire, it is not wind: whoso hath not this fire, may he be naught!

10. 'Tis the fire of Love that is in the reed, 'tis the fervour of Love that is in the wine."

(Rumi & Nicholson, 1977:5)

۴-۵- ترجمه آربری

در سال ۱۹۶۶ م. «آرتور جان آربری»^{۱۷} (۱۹۰۵-۱۹۶۹ م.) دانشمند فاضل انگلیسی که از شاگردان موفق ادوارد براون و نیکولسون محسوب می‌شود، بر آن شد تا برای استفاده عام از مثنوی، ترجمه‌ای مفید و مختصر از آن ارائه دهد. بنابراین، با حذف داستان‌های فرعی و اشارات و تلمیحات، ترجمه فشرده شش دفتر مثنوی را در دو جلد ارائه داد. آربری در بیش از نود ترجمه و تألیف که در باب اسلام و مشرق زمین انجام داده، توجه خاصی به ایران و تصوف ایرانی داشته و بر اثر مساعی وی بود که در دانشگاه کمبریج کرسی مستقلی برای تدریس زبان و ادبیات فارسی ایجاد گردید و هم از این روی در سال ۱۹۶۴ م. به کسب «مدال دانش» از سوی دولت ایران مفتخر شد (Skillitee, 1970:364). باید دانست

که علی‌رغم تألیفات متعدد در حوزه عرفان و ایران‌شناسی؛ شهرت آربری در شرق‌شناسی، بیشتر مدیون ترجمه شیوای او از قرآن کریم است.^{۱۸}

ترجمه نی نامه به روایت آربری

“1. Listen to this reed, how it makes complaint, telling a tale of separation:

2. "Ever since I was cut off from my reed-bed, men and women all have lamented my bewailing.

3. I want a breast torn asunder by severance, so that I may fully declare the agony of yearning.

4. Every one who is sundered far from his origin longs to recapture the time when he was united with it.

5. In every company I have poured forth my lament, I have consorted alike with the miserable and the happy:

6. Each became my friend out of his own surmise, none sought to discover the secrets in my heart.

7. My secret indeed is not remote from my lament, but eye and ear lack the light to perceive it.

8. Body is not veiled from soul, nor soul from body, yet to no man is leave given to see the soul."

9. This cry of the reed is fire, it is not wind; whoever possesses not this fire, let him be naught!

10. It is the fire of love that has set the reed aflame; it is the surge of love that bubbles in the wine. ” (Rumi& Arberry: 1993:21-22)

ارکان ترکمان از جمله محققان ترکیه‌ای است که در سال ۱۹۹۲م. با ارائه ترجمه‌ای تازه در عرصه مولوی‌شناسی نامی از خود به جا گذاشته است. ظاهراً تلاش وی همسو با سیاست‌های اخیر دولت مردان ترکیه است که سعی می‌کنند مولانا را جزو مفاخر ترکیه قلمداد نمایند. این مترجم در کتابی با عنوان «نقاوه مثنوی رومی» با گزینش بخش‌هایی از مثنوی در کنار متن فارسی اقدام به ترجمه و شرح هر بیت به زبان انگلیسی کرده است. کاری که هرچند از سنخ ترجمه نیکولسون است، ولی نشان‌گر تلاش‌های مترجمان ترک‌تبار برای جهانی کردن چهره مولانا محسوب می‌شود.

از جمله ویژگی‌های این اثر آن است که مترجم، اصل ابیات را به خط فارسی قبل از ترجمه‌ها آورده است و در ترجمه نی‌نامه، از معادل لفظ «نی» در انگلیسی، یعنی: «reed» و یا «flute» که در دیگر ترجمه‌ها معمول است، استفاده نکرده و همان لفظ «Ney» را در ترجمه آورده است.

ترجمه نی‌نامه به روایت ترکمان

1. Listen to this Ney, while it's complaining, the story of separation from God it's explaining.
2. Ever since they plucked me from my original ground, Men and women cry upon my painful sound.
3. I need a breast pierced with the yearning of separation, So that I may tell the meaning of my painful lamentation.
4. If anyone from his origin may ever fall away, He seeks a chance to find it in a better way.
5. In every sort of company I cry, lament and moan, both the happy and the unhappy are charmed by my tone.
6. According to their opinions they have become my friend, little do they bother to discern my esoteric trend.

7. My secret is not concealed from my moaning cries,
but this light is not given to many ears and eyes.

8. The soul and the body aren't from each other
concealed, But to many an ear and eye this factor is not
revealed.

9. This breath in the Ney is fire and isn't a sheer blow,
He who hasn't this fire let him die and let him go.

10. It is the fire of love that has made the Ney
demented, And is love-desire that renders the wine
fermented.” (Rumi& Turkmen, 1992:65-73)

۴-۷- ترجمه مجددی

جدیدترین ترجمه منظوم از مثنوی (دفتر اول و دوم) از آن یکی از مولوی-
شناسان جوان معاصر به نام جاوید احمد مجددی^{۱۹}، محقق افغان تبار است. وی
هم‌اکنون در دانشگاه راتگرز ایالات متحده به تحقیق و پژوهش در باب تصوف و
مولانا اشتغال دارد (Renard, 2009:394). ترجمه او مانند برگردان‌های
ردهاوس و ترکمان، ترجمه‌ای منظوم است و به گفته مترجم بر اساس شرح دکتر
محمد استعلامی^{۲۰} صورت گرفته است. این ترجمه در عین رعایت امانت و انتقال
حداکثری مفاهیم مثنوی، به دلیل رعایت اسلوب شاعرانه، ارتباط بهتری میان
مولانا و مخاطب انگلیسی زبان برقرار می‌کند.

ترجمه نی‌نامه به روایت مجددی

“1. Now listen to this reed-flute's deep lament /About
the heartache being apart has meant:

2. 'Since from the reed-bed they uprooted me/ My
song's expressed each human's agony,

3. A breast which separation's split in two/ Is what I seek, to share this pain with you:

4. When kept from their true origin, all yearn/ For union on the day they can return.

5. Among the crowd, alone I mourn my fate,/ With good and bad I've learned to integrate,

6. That we were friends each one was satisfied/ But none sought out my secrets from inside;

7. My deepest secret's in this song I wail/ But eyes and ears can't penetrate the veil:

8. Body and soul are joined to form one whole/ But no one is allowed to see the soul.'

9. It's fire not just hot air the reed-flute's cry,/ If you don't have this fire then you should die!

10. Love's fire is what makes every reed-flute pine/ Love's fervour thus lends potency to wine” (Rumi& Mojaddedi, 2004:10-12).

۴-۸- ترجمه ویلیامز

آلن ویلیامز^{۲۱} متولد سال ۱۹۵۳ و دانش‌آموخته کالج داویچ لندن و آکسفورد، یکی از ایران‌شناسان و مستشرقان معاصر است که ترجمه مثنوی او از مثنوی از روی نسخه دکتر محمد استعلامی به همراه توضیحات و شرح دشواری‌ها در انتهای ترجمه صورت پذیرفته است. این ترجمه به دلیل استفاده از منبعی متأخر و مطمئن، درخور توجه است و نشر آن نیز برای مخاطب عام، نسبتاً روان و دل‌پسند می‌باشد.

ترجمه نی نامه به روایت ویلیامز

“1. Listen to this reed as it is grieving; It tells the story of our separations.

2. Since I was severed from the bed of reeds, in my cry men and women have lamented.

3. I need the breast that's torn to shreds by parting to give expression to the pain of heartache.

4. Whoever finds himself left far from home looks forward to the day of his reunion?

5. I was in grief in every gathering; I joined with those of sad and happy state.

6. Each person thought he was my bosom friend, but none sought out my secrets from within me.

7. My secret is not far from my lament, but eye and ear have no illumination.

8. There's no concealment of the soul and body, yet no one has the power to see the soul.

9. The reed-flute's sound is fire, not human breath. Whoever does not have this fire, be gone!

10. The fire of love is burning in the reed; the turbulence of love is in the wine.” (Rumi & Williams: 2006:7)

۵- بازنویسی و شرح ذوقی مثنوی، تحت عنوان ترجمه

آثاری که از این جا به بعد به معرفی آنها می پردازیم، تفاوتی ماهوی با آثار قبلی دارند. ترجمه هایی که پیش تر نام بردیم، عمدتاً آثاری بود که طیف مخاطب وسیعی را در برنمی گرفت و اصولاً چنین هدفی را نیز تعقیب نمی کردند و پدید-

آورندگان آن‌ها، اغلب مترجمان و محققان فاضلی بودند که با تسلط بر زبان‌های فارسی عربی ترکی و بعضاً اردو، با آگاهی عمیق از فرهنگ ایران و اسلام و با اتخاذ متد علمی دقیق و دانشگاهی به نشر معارف مشرق زمین در غرب می‌پرداختند و چنان که ملاحظه شد، آرمان آن‌ها شناساندن هر چه دقیق‌تر مولانا برای محافل علمی و آکادمیک بود و اگر احیاناً شخصی چون آربری به ساده کردن مثنوی پرداخته است، هرگز اصل امانت‌داری را در تلخیص خویش فرو نگذاشته و معنی را فدای لفظ نکرده است. اما چند اثر شاخص و مشهور نیز در سالیان اخیر تحت عنوان ترجمه مثنوی چاپ و منتشر شده‌اند که تنها عنوان ترجمه را یدک می‌کشند و محتوای آن‌ها شرح ذوقی و احیاناً بازنویسی ترجمه‌های قبلی است. انگیزه خالقان این آثار هر چه باشد، مسلم این است که مخاطب عام انگلیسی زبان، مولوی را به نام آن‌ها می‌شناسد و بازار پرفروش چنین «ترجمه»هایی مؤید این ادعا است.

۵-۱- ترجمه و شرح ذوقی گوپتا

نخستین مورد از ترجمه‌های مثنوی که در آن‌ها تراوش‌های فکری و ذوقی مترجم، نقش اصلی را در خلق اثر ایفا کرده است، حاصل تلاش ام. جی. گوپتا^{۲۲} از فضیای معاصر هند است. وی ترجمه و تفسیر خود از مثنوی را در سال ۱۹۹۵م. در کشور هندوستان، شهر اگرا منتشر کرده است. در برگردان گوپتا از مثنوی، از نظر دقت و امانت جایی ندارد و ظاهراً نویسنده در بازنویسی مثنوی، محمل و مجال برای تیسین آرا و عقاید تصوف ودایی (هندی) خود می‌جسته است؛ چنان که معنای کلی هر بیت را با توضیحاتی گاه مفصل، همراه ساخته و اعتقادات صوفیانه خود را ضمن توضیحاتش قرار داده است. با این همه، تلاش وی در بازنویسی شش دفتر کامل مثنوی، از لحاظ آشناسازی اهالی شبه قاره با مولانا، در حد خود، دارای اهمیت است.

ترجمه نی‌نامه به روایت گوپتا

“1.O man! Hear the flute (an instrument made out of reeds) which in wistful tone complains of being separated from its native place, the reed-bed.

2. "From the moment they cut me off from my source, I have been wailing, which has moved everyone, man or woman, who heard me, to tears.

3. "I wish my heart to be torn into pieces so that they could tell the tale of pangs of my separation and of my longing for going back from where I came.

4. "Anyone who is thus removed from his spring, waits every moment for an opportunity of returning to it.

5. "As for me, I have given vent to my feelings in every assembly, to people who are on way to redemption, and those who remain attached to this world.

6. "Everybody, according to his fancy, became friendly to me but nobody sought to discover my secrets of my wistful wailings.

7. "And, yet my secrets are not far off from my cries provided one has the eyes to see and the ears to hear them."

8. After all, spirit resides in the body, and body covers the spirit. But body cannot see the spirit; it can only realize it. The flute says: "My secret is not far away from my lamentation as the soul is not remote from the body."

9. The sound of the flute is the fire born of love; it is not merely wind and vapour. Anyone who is devoid of

this fire is veritably dead to this sound and cannot figure it out.

10. It is the fire of love which has set the flute aflame; it is the fervour of love which has invigorated wine.

هم او در ترجمه بیت معروف:

چون که گل رفت و گلستان در گذشت نشنوی زان پس ز بلبل سرگذشت

می‌نویسد:

“With the departure of the rose, and the garden ruined, whence will the nightingale seek the fragrance of rose? After all, it can come only from the rose, and not from rose-water, in the same order. [In the absence of the guru (rose) his disciples can only serve as a poor substitute (rose-water). But something is always better than nothing. If the guru is not manifest let us attend the company of his disciples. At the appropriate hour he may become manifest” (Ibid: 14).

ترجمه منشور: «با رفتن گل و خراب شدن گلستان، بلبل رایحه گل را از کجا بجوید؟ به هر روی، این رایحه تنها از جانب گل است و گلاب چنین رایحه‌ای ندارد. (در غیاب پیر، مریدانش جانشینان ناقصی هستند، ولی به هر حال، حضور آنها از نبودشان بهتر است. بیایید در غیاب پیر از مریدانش پیروی کنیم و چون زمان مقتضی فرا برسد، پیر ما آشکار خواهد شد)»؛ ناگفته پیداست که در این ترجمه، به چه میزان تحریف و تغییر در نقل معانی صورت گرفته است.

۵-۲- بازنویسی کولمن بارکس

در اوایل دهه ۸۰ میلادی روایت‌هایی جدید از مثنوی (و نیز غزلیات شمس) با حال و هوای متفاوت پا به عرصه نشر نهاد که با وجود کمترین اعتنا به دقت و

امانت در امر ترجمه و در نهایت شگفتی؛ به سرعت قبول عام یافت. کولمن بارکس^{۳۳}، استاد زبان بازنشسته ایالت جورجیای ایالات متحده، صاحب این «روایت»ها است. مترجمی که به اذعان خود کمترین آشنایی با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی ندارد و در عین حال، مدعی است که در عوالم رویا و خلسه، روح شعری مولانا را دریافته و به مدد همین عوالم روحانی و معنوی اقدام به بازخوانی و بازگویی آثار او نموده است.

وی نخستین بار در سال ۱۹۸۱م. با تشویق دوست شاعرش رابرت بلای که از او خواسته بود شعر مولانا را از «تنگنای قفس ترجمه‌های فاضلانه» برهاند (Moyers, et. al, 1995:43-46)، از روی ترجمه نیکولسون، نخستین بازخوانی خود را به چاپ رساند و از آن زمان تاکنون کتب متعددی از این دست منتشر کرده است که مشهورترین آن‌ها «روح مولانا»^{۲۴} نام دارد.^{۲۵} این کتاب که در سال ۲۰۰۱م. منتشر شده است، شامل داستان‌هایی از مثنوی به همراه برداشت‌های شاعرانه و شخصی مترجم است. این شیوه او را باید شیوه دخل و تصرف نامید. «در این روش، ترجمه مبتنی بر تفسیر است و در آن به‌ناچار (در مقایسه با متن اصلی) قبض و بسط صورت می‌گیرد. مترجم از متابعت کورکورانه از زبان متن اصلی سر باز می‌زند و با فراتر رفتن از محدوده‌های متعارف زبان، اندیشه‌ای را که برای اهل زبان کاملاً جدید است، به زبانی کاملاً غیرمتعارف بیان می‌کند... بدیهی است این روش در ترجمه آن دسته از متون به کار می‌رود که در زبان مقصد از نوآوری‌های زبانی، ارزش‌های ادبی و قابلیت تفسیری خاص برخوردارند و ترجمه لفظ به لفظ آن‌ها با ریخت و ریز بسیار همراه است و تصور درستی از متن اصلی به خواننده زبان مقصد نمی‌دهد» (خزاعی‌فر، ۱۳۸۴: ۴۰).

ناگفته نماند که بارکس در آغاز، بازنویسی‌های خود را «روایت» (Version) می‌نامید و اقتباس کامل خود از ترجمه‌های متقدمین را در کتاب‌هایش تذکر می‌داد، اما پس از روایی آثارش و به دست آوردن شهرتی خیره‌کننده به ناشر خود اجازه داد که عنوان مترجم را در روی جلد آثارش درج نماید. وی با این که بارها اذعان نموده که قادر به خواندن متون فارسی و یا حتی تکلم بدین زبان

نیست، با این حال، خود را برجسته‌ترین مترجم آثار مولانا و سالک مکتب تصوف می‌داند و با بعضی از مشایخ صوفیان هندی نیز در ارتباط است و مهم‌ترین عامل رواج آثارش را همین امر قلمداد کرده است (Ibid: 47).

چنان‌که در مقدمه اشاره شد، آثار بارکس به دلیل بازار پرمخاطب آن توجهات بسیاری را به خود جلب کرد و نظرات متعددی درباره آن‌ها منتشر گردید و بعضی نیز از این امر تلقی منفی داشتند. برای نمونه یکی از صاحب‌نظران در مورد آثار بارکس گفته است: «بارکس در پرتو هژمونی فرهنگ مسلط غربی، تصویری کم‌مایه نه فقط از مولانا و اندیشه‌ها و اشعار او، بلکه از عرفان ناب و اندیشه و ذوق و طبع ایرانی ارائه کرده، به گونه‌ای که این هژمونی، ملای رومی را در صدر نشانده و مولانای ایرانی را در عجز» (حری ۱۳۸۹: ۵).

البته باید اذعان نمود که نثر بارکس نثری شیوا و دلپذیر است و از طرف دیگر، وی همچون فیتزجرالد، مترجم رباعیات خیام، شخصاً شاعری توانا است. بدین ترتیب، او موفق شده که با پیوند استعداد شعری خود با شهرت جهانی شعر مولانا، جایگاهی منحصر به فرد در عرصه شعر مولوی بیابد و صدها هزار نفر در سراسر جهان را مجذوب نوشته‌های خود کند و احتمالاً به دلیل همین تأثیرگذاری است که در سال ۱۳۸۵ وی موفق به دریافت دکترای افتخاری و لوح تقدیر از دانشگاه تهران شد (کاووسی حسینی، ۱۳۸۵: ۱۰۸).

ترجمه‌نی‌نامه به روایت بارکس

1. Listen to the story told by the reed, of being separated.

2. «Since I was cut from the reed bed, I have made this crying sound.

3. Anyone apart from someone he loves understands what I say.

4. Anyone pulled from a source longs to go back.

5. At any gathering I am there, mingling in the laughing and grieving,

6-7. a friend to each, but few will hear the secrets hidden /within the notes. No ears for that.

8. Body flowing out of spirit, spirit up from body: no concealing /that mixing. But it's not given us to see the soul.

9. The reed flute is fire, not wind. Be that empty.

10. Hear the love-fire tangled in the reed notes, as bewilderment melts into wine” (Rumi & Barks, 1995:65).

نمونه‌ای دیگر از ترجمه (یا روایت یا بازخوانی) او از مشنوی:

“This being human is a guest house. Every morning a new arrival. A joy, a depression, a meanness, some momentary awareness comes as an unexpected visitor. Welcome and entertain them all! Even if they're a crowd of sorrows, who violently sweep your house empty of its furniture, still, treat each guest honorably. He may be clearing you out for some new delight. The dark thought, the shame, the malice, meet them at the door laughing, and invite them in. Be grateful for whatever comes, because each has been sent as a guide from beyond” (Ibid: 109).

ترجمه منشور: «این جسم مادی یک میهمان سراسر است که هر بامداد، ورودی جدید بدان صورت می‌گیرد. سرخوشی و غم پستی و گاه شعوری اندک موقتاً به عنوان میهمانی ناخوانده بر آن وارد می‌شوند. مقدم همه را گرامی بشمار و بدیشان خوش آمد بگو. اگر چه لشگری از اندوه باشند و اسباب خانه‌ات را به غارت ببرند، با هر میهمان با احترام رفتار کن. شاید برای کسب لذتی جدید، جسمت را

پاک می‌کنند. با فکر تیره، با شرمساری و با کینه‌توزی، در آستان خانه‌ات با لبخند پذیرایی کن و آنان را به داخل رهنمون شو. به هر آن‌چه که می‌آید، شاکر باش، چرا که هر واردی راهنمایی است از ماوراء».

که تعبیری از این ابیات است:

هر صبحی ضیف نو آید دمان	هست مهمانخانه این تن، ای جوان
که هم‌اکنون باز پرد در عدم	هین مگو کاین ماند اندر گردنم
در دلت ضیف است او را دار خوش	هر چه آید از جهان غیب‌وش
آید اندر سینه‌ات هر روز نیز	هر دمی فکری چو مهمان عزیز
زان‌که شخص از فکر دارد قدر و جان	فکر را ای جان به جای شخص دان
کارسازی‌های شادی می‌کند	فکر غم‌گر راه شادی می‌زند
تا در آید شادی نو ز اصل خیر	خانه می‌روید به تندی او ز غیر
تا خرامد ذوق نو از ماورا	می‌گند بیخ سرور کهنه را
خندخندان پیش او تو باز رو	فکر در سینه در آید نوبه نو

(مولوی، دفتر پنجم، ۱۳۸۲: ۷۵۸)

۵-۳- باز نویسی هلمینسکی

در سال ۱۹۹۴م. یکی دیگر از علاقه‌مندان مولانا به نام "کییر ادموند هلمینسکی" به اتفاق همسرش، "کمیل هلمینسکی"؛ در ایالات متحده اقدام به باز نویسی و ساده سازی ترجمه نیکولسون برای آمریکاییان کرد و حاصل کار او نیز مانند بازسازی‌های بارکس مقبولیت عام یافت، چنان‌که چند سال بعد در همین زمینه، بار دیگر کتاب‌های دیگری منتشر نمود.^{۲۶}

ترجمه نی‌نامه به روایت هلمینسکی

"1. Listen to the reed and the tale it tells, how it sings of separation:

2. Ever since they cut me from the reed bed, my wail has caused men and women to weep.

3. I want a heart that is torn open with longing so that I might share the pain of this love.

4. Whoever has been parted from his source longs to return to that state of union.

5. At every gathering I play my lament. I'm a friend to both happy and sad.

6. Each befriended me for his own reasons, yet none searched out the secrets I contain.

7. My secret is not different than my lament, yet this is not for the senses to perceive.

8. The body is not hidden from the soul, nor is the soul hidden from the body, and yet the soul is not for everyone to see.

9. This flute is played with fire, not with wind, and without this fire you would not exist.

10. It is the fire of love that inspires the flute. It is the ferment of love that completes the wine” (Rumi & Helminski, 1998:145-146).

ذیلاً نمونه‌ای دیگر از کار او را ملاحظه می‌کنید:

“Every fantasy devours another fantasy One thought feeds on another. You can't be delivered from fantasy or fall asleep to escape from it altogether. Your thoughts are like hornets, and your sleep is like the water in which you are plunged: when you awake, the hornets return and many -like fantasies fly in and draw you now this way and then that way. This mental fantasy is the least of the devourers. The Almighty knows how great the others are

Listen; flee from the hordes of devourers towards the One who has said, 'We are your protector (Qur'an: Surah Al Imran:150), or if you can't hasten towards the Protector Himself Towards the one who has gained that power of protection» (Rumi& Helminski, 2000:96).

برگردان منشور: «هر خیالی، خیال دیگر را فرو می‌برد و هر اندیشه‌ای اندیشه‌ای دیگر را فرو می‌بلعد. تو نمی‌توانی از خیال بگریزی یا برای رهایی از آن به خواب فرو روی. افکار تو چون زنبوران‌اند و خواب همچون آب. تو درگیر جدالی، چون بیدار شوی، زنبوران نیز باز می‌گردند و هر خیالی چون زنبور تو را بدین سو و بدان سو می‌کشد. این خیال ذهن، کمترین خورندگان است و فقط خدا می‌داند که بقیه تا چه حد مهیب‌اند. گوش کن و خود را از خیل خورندگان رها ساز و به سمت خدایی برو که گفت ما از تو حفاظت می‌کنیم (قرآن، سوره آل عمران، آیه ۱۵۰) و اگر نتوانستی به سمت خدای حمایتگر بشتابی، برو به سوی کسی که در کنف حمایت اوست».

که معادل این ابیات از مثنوی است:

فکر آن فکر دگر را می‌چرد	«هر خیالی را خیالی می‌خورد
یا بخسپی که از آن بیرون جهی	تو نتانی کز خیالی وارهی
چون شوی بیدار باز آید ذباب	فکر زنبور است و آن خواب تو آب
می‌کشد این سو و آن سو می‌برد	چند زنبور خیالی در پرد
و آن دگرها را شناسد ذوالجلال	کمترین آکلان است این خیال
سوی او که گفت مایمیت حفیظ	هین گریز از جوق اگال غلیظ
گر نتانی سوی آن حافظ شتافت»	یا به سوی آن که او این حفظ یافت

(مثنوی، ۱۳۸۲ دفتر پنجم: ۶۴۴)

آنچه که مشخص است، بازنویسی‌های زوج هلمینسکی، تفاوتی اساسی با آثار بارکس دارد. آن‌ها برخلاف بارکس در بازنویسی‌های خود تراوش‌های ذهنی خود را راه نداده‌اند و اشارات و تلمیحات ایرانی و اسلامی مثنوی را حفظ کرده‌اند.

۶- نتیجه

کتاب مثنوی شریف مولانا، همچون بسیاری دیگر از آثار منظوم او از دویست سال پیش تا کنون مورد توجه مستشرقان و علاقه‌مندان عرفان ناب ایرانی در جهان غرب بوده است. بررسی ترجمه‌هایی که تا کنون از این منظومه بی‌نظیر عرفانی به زبان انگلیسی صورت گرفته است، حاکی از روند مستمری است که به صورت یک جریان بی‌وقفه تعامل فرهنگی ادامه دارد و مرتباً آثاری بدیع در عرصه معارف بشری عرضه می‌دارد.

سوی ترجمه‌های پراکنده‌ای که محققان ادب و عرفان ایرانی، مانند ادوارد براون و آنه‌ماری شیمل از بعضی داستان‌های مثنوی، انجام داده‌اند؛ تا کنون حدود یازده اثر مدون و مستقل تحت عنوان ترجمه مثنوی معنوی، به صورت کتاب به زبان انگلیسی ترجمه شده است. به استثنای نیکولسون که تمام شش دفتر مثنوی را همراه شرح و توضیح مشکلات آن ترجمه کرده است، سایر ترجمه‌ها عمدتاً معطوف دفتر اول و دوم و یا خلاصه و نقاوه شش دفتر بوده است.

از منظری دیگر ترجمه‌های مثنوی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول ترجمه‌هایی است که بلاواسطه و از روی متن فارسی صورت گرفته؛ که این امر حاکی از تسلط مترجم بر زبان فارسی و فرهنگ و ادب و عرفان ایرانی است. ترجمه‌های «رده‌اوس» (۱۸۸۱ م.)، «وینفیلد» (۱۸۹۸ م.)، «ویلسون» (۱۹۱۰ م.)، «نیکولسون» (۱۹۲۶ م.)، «آربری» (۱۹۶۶ م.)، «ترکمان» (۱۹۹۲ م.)، «مجددی» (۲۰۰۴ م.) و «ویلیامز» (۲۰۰۶ م.) از این سنخ است. سایر برگردان‌های مثنوی که باید به تسامح آن‌ها را ترجمه قلمداد کرد، توسط افراد بعضاً صاحب ذوقی صورت گرفته که با زبان فارسی آشنا نیستند و ترجمه‌های قدیمی را که نثری سنگین و فاضلانه داشتند، به زبان انگلیسی معاصر بازنویسی کرده‌اند؛ اما آثار خود را تحت عنوان «ترجمه» روانه بازار نشر کتاب نموده‌اند. آثار «کولمن بارکس» (۱۹۸۱ م.)، «هل‌سینکی» (۱۹۹۴ م.) و «تا حدی» «گوپتا» (۱۹۹۵ م.) از این گونه است. در این میان از حیث جذب مخاطب، «کولمن بارکس» را باید موفق‌ترین بازنویس آثار مولانا دانست. آثار متعدد او که با شمارگانی بی‌نظیر در اروپا و آمریکا و استرالیا منتشر شده، گواه این مدعا است.

یادداشت‌ها

- 1 - Friedrich Rückert
- 2 - Sir James William Redhouse
- 3 - Arthur John Arberry
- 4 - Robert Frost
- 5 - Roman Jakobson
- 6 - Shelley
- 7 - John Dryden
- 8 - Three kinds of translation
- 9 - meta phrase
- 10 - paraphrase
- 11 - translation with attitude
 - ۱۲ - Annemarie Schimmel؛ اسلام‌پژوه، خاورشناس و مولوی‌شناس مشهور آلمانی و صاحب کتاب معروف «شکوه شمس».
 - ۱۳ - William Chittick، از اسلام‌شناسان معاصر و متخصص عرفان مولوی و ابن‌عربی و مؤلف کتاب: «*The Sufi Path of Love: The Spiritual Teachings of Rumi*»
- 14 - Edward Henry Whinfield
- 15 - Teachings of Rumi
- 16 - E. Wilson
- 17 - Arthur John Arberry
- 18 - The Koran interpreted: A translation
- 19 - Jawid Ahmad Mojaddedi
 - ۲۰ - مولانا، جلال‌الدین رومی، (۱۳۶۴) و محمد استعلامی؛ مثنوی: مقدمه و تحلیل، متن و تعلیقات، تهران: سخن.
- 21 - Alan Williams
- 22 - M. G. Gupta
- 23 - Coleman Barks
- 24 - The soul of Rumi: a new collection of ecstatic poems
 - ۲۵ - عناوین برخی از این کتاب‌ها و سال انتشارشان از این قرار است:
 - Rumi: The Book of Love: Poems of Ecstasy and Longing (2005)
 - Rumi: bridge to the soul : journeys into the music and silence of the heart (2007)
 - Rumi: One-Handed Basket Weaving : Poems on the Theme of Work (1992)
 - Rumi: we are three (1987)
 - Rumi: The Big Red Book: The Great Masterpiece Celebrating Mystical Love and Friendship
 - The glance: songs of soul-meeting (2001)
 - The essential Rumi (1995)

- Open secret: versions of Rumi (1999)
 -The Illuminated Rumi (1997)
 -This longing: poetry, teaching stories, and letters of Rumi (2000)

26- Jalāl, Al-Dīn Rūmī, and Kabir Edmund Helminski. (2000) *The Rumi Collection:*

an Anthology of Translations of Mevlâna Jalâluddīn Rumi. Boston: Shambhala&

Helminski Camille . (1994). Daylight: A Daybook of Spiritual Guidance. Three Hundred and Sixty-Five Selections from Jelaluddin Rumi's Mathnawi," Threshold Books.

کتابنامه

۱. باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۱). *پیرامون زبان و زبان شناسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
۲. بهرامی، محمد. (۱۳۸۴). «*نظریه پرد/ازان ترجمه*» فصلنامه پژوهش های قرآنی، سال یازدهم، شماره ۴۲-۴۳، صص ۱۸-۴۱.
۳. پرادفوت، وین. (۱۳۸۳). *تجربه دینی*، ترجمه عباس یزدانی، تهران: طه.
۴. الجاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر. (۱۹۶۵). *الحيوان*، القاهرة: مطبعة مصطفى البابي الحلبي.
۵. حداد، علی اصغر. (۱۳۸۷). «*پارادوکس ترجمه شعر*»، فصلنامه مترجم، شماره ۴۷، صص ۴۳-۴۷.
۶. حرّی، ابوالفضل. (۱۳۸۹). «*غوابت زدايي: معضل ترجمه رومی آمریکایی*» *بارکس*، مطالعات ترجمه، شماره ۳۲، صص ۵-۱۸.
۷. خزاعی فر، علی. (۱۳۸۴). «*نظریه ترجمه، دیروز و امروز*» نامه فرهنگستان، شماره ۲۸، صص ۶۹-۷۹.
۸. ----- (۱۳۸۹). *ترجمه متون ادبی*، تهران: سمت.

۹. رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۷۲). «ترجمه‌های آثار مولوی»، فرهنگ، شماره ۱۴، صص ۲۷۹-۳۰۸.
۱۰. رضوی، یاسین. (۱۳۵۰). «مثنوی مولوی و ترجمه‌های آن به زبان‌های دیگر»، وحید، شماره ۹۱، صص ۵۱۶-۵۲۱.
۱۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). «در ترجمه‌ناپذیری شعر»، این کیمیای هستی، به کوشش ولی الله درودیان، تبریز: آیدین، صص ۱۲۵-۱۳۳.
۱۲. صلح‌جو، علی. (۱۳۸۷). «واهی در ترجمه شعر»، فصلنامه مترجم، شماره ۴۷، صص ۳۶-۴۲.
۱۳. کاووسی حسینی، مرضیه. (۱۳۸۵). «روح رومی در کالبد کلمن بارکس: گزارشی از مواسم اعطای دکترای افتخاری به کلمن بارکس»، سخن عشق، شماره ۲۹، صص ۱۰۸-۱۱۳.
۱۴. گنتزler، ادوین. (۱۳۸۰). نظریه‌های ترجمه در عصر حاضر، ترجمه علی صلح‌جو، تهران: هرمس.
۱۵. مولوی، جلال‌الدین بلخی. (۱۳۸۲). مثنوی معنوی، بر اساس نسخه نیکولسون، تهران: نشر قطره.
۱۶. ----- (۱۳۷۰). گزیده غزلیات شمس، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: امیرکبیر.

17. Arberry, A. J. (1960) *Oriental essays; portraits of seven scholars*. New York: Macmillan.

18. Atkins, J. W. H. (1951). *English literary criticism: 17th and 18th centuries*, vol 3, London: Methuen.

19. Cochran, Alexander Smith, A. V. Williams Jackson, and Abraham Yohannan. (2004). *A catalogue of the collection of Persian manuscripts: including also some Turkish and Arabic presented to the Metropolitan Museum of Art*, New York by Alexander Smith Cochran. 2nd Gorgias Press ed. Piscataway, NJ: Gorgias Press.

20. Das, Bijay Kumar.(2002). *Twentieth century literary criticism*. 4th rev. and enlarged Ed. New Delhi: Atlantic Pub.
21. France, Peter. (2000).*The Oxford Guide to Literature in English Translation*. Oxford: Oxford UP.
22. Helminski Camille and Kabir. (1996). *Jewels of Remembrance*, Selected and Threshold Books.
23. Honig, Edwin.(1985). *The poet's other voice: conversations on literary translation*. Amherst: University of Massachusetts Press,
24. Lewis, Franklin D. (2008).*Rumi past and Present, East and West: the Life, Teaching and Poetry of Jalal Al-Din Rumi*. Oxford: One world Publ.
25. Magida, Arthur J. (2008).*Opening the doors of wonder reflections on religious rites of passage*. Berkeley: University of California Press.
26. Moyers, Bill D., James Haba, and David Grubin.(1995). *The Language of Life: a Festival of Poets*. New York: Doubleday.
27. Renard, John.(2009) *Tales of God's friends: Islamic hagiography in translation*, Berkeley, university of California press.
28. Robinson, Peter. (2010).*Poetry&Translation: The Art of the Impossible*. Liverpool: Liverpool UP.
29. Ross, Stephen David. (1994).*The Limits of Language*. New York: Fordham UP.

30. Rumi and Arthur John Arberry.(1993).*Tales from the Masnavi*, Richmond: Curzon press.
31. Rumi and Alan Williams. (2006). *Spiritual Verses: the First Book of the Masnavi-ye Manavi*. London: Penguin.
32. Rumi and, E. H Whinfield. (1887). "*Masnavi-i Manavi: The Spiritual Couplets of Mauláná Jalálu din Muhammad-i Rúmi*," Abridged and translated London.
33. Rumi and, Jawid Mojaddedi. (2004).*The Masnavi, Book One*, New York: Oxford University Press.
34. Rumi, and Coleman Barks. (1995). *The Essential Rumi: Translations by with John Moyne*, A. J. Arberry, and Reynold Nicholson.
35. Rumi and E.Wilson. (1910). *The Masnavi by Jalálu'd-Din Rúmî, Book II translated for the first time from the Persian into prose*, with a Commentary. London.
36. Rumi and Erkan Türkmen. (1997).*The Essence of Rumi's Masnevi: Including His Life and Works*. Konya, Turkey: Misket.
37. Rumi and James W.Redhouse.(1881). *The Mesnevi of Mevlana Jelalud'd-din Muhammed Rumi*. Book the First, London:Trubner& Co.Ltd.
38. Rumi, and Kabir Edmund Helminski. (1998). *The Rumi Collection: an Anthology of Translations of Mevlana Jalaluddin Rumi*. Boston: Shambhala.
39. Rumi and M.G. Gupta. (1995).*Maulana Rum's Masnawi, in six volumes*, published in Agra, India.

40. Rumi and Reynold Alleyne Nicholson. (1977). *The Mathnawí of Jalálu'ddín Rúmí*. London: Gibb Memorial.

41. Skillitee S. A. (1970).” *Arthur John Arberry*”. Bulletin of the School of Oriental and African Studies, 33, pp 363-367.

42. Yohannan, John D. (1977). *Persian Poetry in England and America: a 200 years History*. Delmar, NY: Caravan.